

سخنرانی رفیق منصور امان در همایش سی و چهارمین سالگرد قیام و حماسه سیاهکل

ما امروز برگی از تاریخ را ورق می‌زنیم که پاک شدنش از دفتر سرگذشت مردم ما و مرزو بوم اونها تصور پذیر نیست. یادگذاشته‌ای را زنده نگه می‌داریم که امتداد پیدا کرده و هیچگاه نقطه پایان به خودش ندیده. برگ سبزی که رفقای گروه جنگل، برگ فرازی از سرگذشت میهن ما و فرزندان دلیرش را نوشتند، فقط ورق خورده تا دوباره از نو نوشته بشود

راستی چرا کمتر زندگینامه‌ای برای ما خواندنی و گیراست که اول آن نوشته یا شاید چکیده اش این است که: "آقا یا خانم فلان که در روزگار خود می‌زیست؟"

چرا در عوض، بیشتر تاریخ را با سرگذشتهایی به یاد می‌آوریم که شرح کس یا کسانی را می‌دهد که با روزگار خود ستیزه‌اند؟

اگر تاریخ از این عناصر، از به قول شاملو "جویندگان شادی در شبکلاه درد" بی بهره بود، اگر تاریخ جز نظامی جامعی از شور، تحرک، به چالش گرفتن و حتی اشتباه نمی‌بود، اگر تاریخ یک برکه‌ی ساکن سازگار بود که فقط انسانهای زیسته با روزگار خود پیرامونش بی‌توته کرده بودند و عافیت می‌جستند، اونوقت کسی هم رغبتی به خواندن داستانهای یکنواخت و ملال آور بازیگرانش پیدا نمی‌کرد.

اونوقت تاریخ سرگذشت تکراری، ملال آور، دست و پاگیر و بی هویتی بود و ما ترجیح می‌دادیم در مسیر زندگی‌ای که می‌پیماییم، برگردیم و به او بگوییم: "همانجا بمان و دنبال من نیا!" پشت سر ما در چنین چارچوبی از دقایق و لحظه‌ها که زاییده‌ی سکون و فقدان تهور و انگیزه در به چالش کشیدن روزگار جاری ست، حفره‌ای وجود می‌داشت که درست به اندازه‌ی آنکه از آنجا سرگردان می‌بود، هیچ تجربه و آموزه‌ای زندگی اکنون را برای انسان اکنون فهم پذیرتر نمی‌کرد، به آن غنا نمی‌بخشید. سیاره انسان، بی ارتباط با کهکشان زندگی، سیاره تنهایی بود در یک حفره سیاه که روزگار را کد و سترون ش را به طور بی بازگشتی می‌بلعید و آن چه که برجا می‌ماند تنها همین حضور مطلق معلق بود در سیاهی.

اما خوشبختانه تاریخ را رزمندگانی که علیه تاریخ - یعنی علیه قدرت کور آنچه که در حال روی دادن است - می‌جنگند، زنده نگه می‌دارند. ما از ماهیت حقیقی این تاریخ در وجود زنان و مردانی تجلیل می‌کنیم که شاگردان سرکش مدرسه‌ی "چنین است و چنین خواهد ماند" نبودند. آنها - همین کسانی که تصاویرشان را اینجا می‌بینیم - به این توضیح ساده و نومیدانه‌ی روزگارشان قانع نشدند تا شاید بتوانند در پی "چنین باید باشد" بریابند، با شادمانی بیشتر، با غرور بیشتر.

اشتباه نشود، در این عبارت هیچ تکبر، هیچ تحقیری که انسان زیسته به ناگزیر با روزگار خود را هدف گرفته باشد، نهفته نیست. آنها برای به گور سپردن هیچ نسلی و از جمله نسل خود، برای قلم کشیدن بر هیچ تجربه‌ای و از جمله تجربه‌ی نازیستی تحمیل شده زندگیها، این سووال را مطرح نمی‌کنند. این زنان و مردان می‌خواهند نسلی نو، طرحی نو در اندازند، این انگیزه‌ای است که آنها را به پیش می‌برد و سرگذشتهایی را در دفتر تاریخ وارد می‌کند که با جوهری ماندگار و رنگی از اشتیاق و نیاز برگشتن و مرورشان نوشته شده‌اند.

سیاهکل بر بستر این تاریخ جاری شد. در زندگینامه‌هایی که ما آنها رو مرور می‌کنیم، نفس بلند و دیرینه سرگذشتی دمیده شده که به بسیار دورتر از ۱۹ بهمن ۴۹ برمی‌گردد و به بسیار جلوتر از آن چشم دوخته.

بنابراین اجازه بدهید بیشتر از آنکه به تاثیرات مشخصی که سیاهکل در حوزه‌های سیاست و اجتماع در یک دوره تاریخی مشخص برجا گذاشت بپردازم، به خود این تاریخ به طور فراگیر نگاه کنیم و به تاثیرات و مفهومی که در یک قالب عمومی و مشترک دقت کنیم. سیاهکل ادامه سرگذشتی است که سنت مبارزه و شورش علیه قدرت حاکمه‌ی ستمگر، مثل ستون فقرات، بندها و اجزایش را کنار یکدیگر قرار داده و از آن یک پیکره‌ای قابل تمیز، قابل تعریف ساخته.

برگردیم به روزگاران پیشین، به دورانهای گوناگونی که جنبشهای ضد فئودالی، ضد اشغالگری، آزادخواهانه و عدالت طلبانه مَهر خودشان را بر آن حک کرده‌اند. از مانی و مزدک تا بابک و حیدرخان، از سردار ملی تا مصدق، از سرخ جامگان و سیاه

جامگان تا اجتماعيون و عاميون، ما همیشه و به تناوب شاهد تلاشهای مدون شده‌ی اقشار و طبقات جامعه مان برای زندگی بهتر، برای زندگی انسانی تر بودیم. همواره و در همه‌ی دوره‌های تاریخی، امیدها و آماجهایی وجود داشته‌اند که از سطح زندگی اکنون انسانهای حاملشان فراتر می‌رفتند و پیرامون آنها کسانی، جنبشهایی شکل گرفته‌اند.

یادآوری و تکیه به این ویژگی مهم است چرا که یکی از عناصر هویت تاریخی جامعه ما را تشکیل می‌دهد. فاکتوری که هیچ رژیم مستبدی و هیچ کدام از همدستان دور و نزدیکشان مایل نیست به آن پرداخته بشود و به عنوان یک عامل ثابت و پیوسته در وجدان اجتماعی مردم جا بگیرد. دلیلش هم واضح است.

مردمی که به سنتهای اعتراضی خودشان نمی‌توانند تکیه کنند، از الگوها و نمونه در این زمینه بی بهره‌اند، یک شکاف تاریخی بین آنها و گذشته‌شان وجود دارد که دسترسی آنها به آموزه‌های پیشینیانشان را غیرممکن می‌کند، آنها را بدون تجارب و درسهای گذشته در زندگی اکنونشان محدود و محبوس می‌کند. چنین مردمی با تنها یک واقعیت ممکن روبرو هستند و آن چارچوب تاریخی است که حکمران مستبد بر آن فرمان می‌راند.

در حالی که حکومت تمامی تجارب اسلاف خودش را به خدمت می‌گیرد تا بیشتر، بهتر و موثرتر حکومت کند، فرودستان مجبور می‌شوند از نقطه‌ی صفر شروع کنند بدون اونکه مطمئن باشند تالانشان چه تاثیراتی به جا می‌گذارد یا اصولا می‌تواند تاثیری داشته باشد.

اگر عناصر هویت تاریخی یک جامعه را فاکتورهایی بدانیم که اجزای انسانی آن را به هم نزدیک می‌کند، نقاط وصل ذهنی ایجاد می‌کند و بین آنها همبستگی بوجود می‌آورد، پُر واضح است که همبسته شدن انسانها بر پایه تمایل پیوسته و ژرفش پیدا کرده به بهروزی و سنتهای مشترک مبارزاتی حاصل از آن، چه تهدید بزرگی برای حکومتگران به شمار می‌آید. پس باید صورت مساله را پاک کرد و اجازه نداد مردم از ذخایر معنوی و وجدانی تاریخشان، مادران و پدران شان برای زندگی امروز توشه بگیرند. باید آنها را

خلع سلاح کرد و دست و پا بسته به خدمت در آستان بارگاه و دربار کشاند.

راههای تامین این هدف، چندان عجیب و غریب و متنوع نیست. و دلیل این یکنواختی بی گمان فقط به بضاعت عملی فرادستان برنمی‌گردد. سهمگینی آنچه که اینها کمر به نابودیش بسته‌اند، دایره انتخاب ابزارها و قدرت ابتکار در به خدمت گرفتنشان را به شدت محدود می‌کند.

اولین راه حل، سرکوب مداوم و پیگیر حافظه تاریخی مادی شده در تشکلها، جنبشها، گروه‌ها و خلاصه هر شکل منسجم آن است. این یک روش مستقیم است که تعیین درجه شدت و ضعفش در اختیار سرکوبگران نیست و به فاکتورهای دیگه‌ای مشروط می‌شود که در پهنه‌ی جامعه، بالا یا پایین بودن التهاب طبقاتی - سیاسی موجود در آن، میزان مقاومت و درجه سازمانیافتگی اش می‌شود سراغشان را گرفت. این نوع سرکوب در سطح جریان دارد و به همین دلیل، پیامدها و تاثیراتش، به گونه‌ی واسطه ملموس و مشاهده پذیر است.

اما یک راه حل پیچیده و موثرتر دیگر هم وجود دارد که در عمق جریان پیدا می‌کند. نوعی از پاک کردن قهری وجدان تاریخی جامعه که درونی و نهادینه کردن سرکوب در ژرفا، در عمق اندیشه آن را هدف می‌گیرد. متولیان این تدبیر، نه فقط به روی پیکر انسانی اجتماع بلکه، به روی ضمیر خودآگاهش هم تیغ می‌کشند تا مضامینی که نگاه آن را می‌تواند به سمت دیگه‌ای متوجه کند را جراحی کنند. اینطوری است که تاریخ سازی به کسب و کار پُر رونق و با بهتر بگوییم، مشغله دایمی حکومتگران تبدیل می‌شود و نمادهای جعلی هویت ساخته و پرداخته می‌شوند. شیخ فضل الله از یک طرف و گربه ایرانی از طرف دیگر، به میدان رقابت سرسختانه‌ای برای تبدیل شدن به سمبلهای هویت اجتماعی فرستاده می‌شوند و انقلاب اسلامی و انقلاب سفید مترادف تحول مجسم معرفی می‌شوند.

به عنوان مثال نگاه کنید به حجم توپخانه‌ای که چه از سوی جمهوری اسلامی و چه تمام مروجین مامشات با آن، علیه سنتهای مبارزاتی، علیه تجارب انقلابی مردم ما شلیک می‌شود. ابتکارات، تلاشها و انگیزه‌هایی که وجود داشته و دارد، به خشونت گرای، نابردباری، بیگانگی با شرایط و